

تو رایزن و امید ایران بودی

حمید رضا قلیچ‌خانی*

سابقهٔ آشنایی من با استاد عابدی به سال ۱۳۷۷ هـ ش باز می‌گردد. به‌تازگی دیوان حسن دهلوی را تصحیح کرده بودم و مشغول گردآوری نسخه‌های ظهوری ترشیزی بودم. روزی در میدان انقلاب تهران در حال رفتن به دانشگاه بودم که در پیاده‌رو، دستفروشی که کتاب حراج کرده بود، نظرم را جلب کرد. مکثی کردم تا نگاهی به کتاب‌هایش بیندازم. چشمم به شماره‌ای از فصلنامهٔ قند پاریسی افتاد؛ آن را برداشتم و نگاهی به فهرستش کردم تا تصمیم بگیرم که آن را بخرم یا نه. یکی از مقالات آن شماره، معرفی نسخه‌ای ارزشمند از دیوان ظهوری ترشیزی بود. شک نکردم و فصلنامه را گرفتم و به‌راه افتادم. در این فکر بودم که چگونه به‌این نسخه می‌توان دست یافت. در آن روزگار با استاد عابدی، چندان آشنایی نداشتم. نامه‌ای به‌ایشان نوشتم و آن را به‌نشانی رایزنی ایران در دهلی‌نو ارسال کردم. چند ماه بعد پاسخی از استاد عابدی به‌دستم رسید و توضیح داده بودند که عکس این نسخه نزد دکتر نذیر احمد است و وی دربارهٔ ظهوری، پژوهش‌ارزنده‌ای کرده‌اند و قول دادند تا فتوکپی آن نسخه را به‌شکلی برایم تهیه کنند. بسیار خوشحال شدم و یک جلد از دیوان فروغی بسطامی و نرگسی ابهری را که در سال ۱۳۷۶ هـ ش منتشر کرده بودم، برایشان فرستادم. دیگر از پاسخ خبری نشد تا این‌که به‌مرور از تصحیح ظهوری منصرف شدم و نسخه‌های بدست آمده را هم به‌دوستی دیگر دادم که علاقه‌مند تصحیح و انتشار آن دیوان بود. سال‌ها گذشت تا این‌که سرنوشت، رخت و بخت مرا به‌دیار هند افکند و روز

* خوشنویس و پژوهشگر، گروه فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

چهارشنبه ۲۵ آذرماه ۱۳۸۸ هـ ش برای بار نخست استاد را در رایزنی فرهنگی ایران در دهلی ملاقات کردم. نامه‌ای را که استاد بیش از ده سال پیش نوشته بودند، همراه برده بودم تا برای استاد، تجدید خاطره‌ای بشود. استاد عابدی از این‌که من و دوستم آقای هومن یوسفدهی از ایران آمده بودیم، بسیار شادمان شدند و از کارهایمان جويا شدند. پس از گپ و گفتی، نامه را روی میز در برابرشان گذاشتم و گفتم بفرمایید. استاد با کنجکاوی نامه را از پاکت بیرون آوردند و از آغاز با دقت مشغول خواندن شدند، چند دقیقه‌ای ساکت بودیم و ایشان با دقت نامه خویش را کلمه به کلمه تا پایان خواندند. پس از آن رو به ما کرده و گفتند که: «این قلیچ‌خانی کجاست؟» از آنجا که گوش‌های استاد قدری سنگین شده بود، باید با وی با صدای بلند صحبت می‌شد. دوستان اشاره کردند که: ایشان هستند. استاد رو به من کرده و گفتند: تو؟ پاسخ دادم: بله. ایشان لبخندی زیبا و همراه با تعجب زدند و گفتند که: «تو که خیلی جوانی! راستش این بود که استاد با ارسال کتاب‌ها و تاریخ نامه، چنان پنداشته بودند که من باید مردی میان سال یا پیرتر باشم درحالی‌که من آن دیوان‌ها را پیش از سی سالگی تصحیح و منتشر کرده بودم.

در طول دو سالی که استاد عابدی را دست کم یک هفته در میان می‌دیدم، او را استاد بازنشسته دانشگاه دهلی و شخصی که از درس و دانشگاه جدا شده باشد، ندیدم بلکه وی را مدار و قطب پژوهش‌های زبان فارسی و بهترین و معتبرترین مشاور برای اهل قلم می‌دانستم. وی افزون بر پژوهشگری حرفه‌ای، انسانی بود که باید الگویی برای استادان و دانشجویان باشد. وارسته‌ای بود که حتی نسبت به مذاهب و اعتقادات گوناگون نیز تعصب و بدمزاجی نشان نمی‌داد، چنانکه پسر ایشان، همسری هندو اختیار کرد و اگرچه این کار در هندوستان ناپسند و غیرمعارف است اما استاد بلند نظرتر از آن بود که به مخالفت با فرزند برخیزد. هیچ یک از فرزندان را به اجبار وارد حوزه زبان فارسی و تخصص خویش نکرد و آنها را آزاد گذاشت تا در هر رشته که علاقه‌مندند، تحصیل کنند. خوشرو و مهربان بود و همیشه جويای کار و فعالیت دیگران بود. به دیگران می‌گفت: از اینها که از ایران آمده‌اند، استفاده کنید و آنها را غنیمت بدانید. از شهرهای گوناگون ایران و هم‌نشینی با استادان ادبیات فارسی در تهران، خاطره‌های

بسیار داشت و با اشتیاق آنها را تعریف می‌کرد. بنا بر اخلاق نیکویش با بیشتر استادان معاصر ایران آشنا بودند. ندیدم که از کسی بدگویی کند و یا خود را از کسی، بالاتر بپندارد. اثری از غرور و خودبینی در لبخندهای مهربانش به چشم نمی‌خورد. گویی همه دانشجویان، دوستان و همکلاسان وی‌اند. فارسی را خیلی روان و شیرین صحبت می‌کرد و سادگی و صمیمیت وی، همگان را در نخستین ملاقات، مجذوب می‌ساخت.

استاد عابدی چنانکه از کتاب‌ها و مقالاتش برمی‌آید، پژوهشگری عاشق، پُرکار و کنجکاو بود. او بیش از این که نکته‌ای را در انحصار خود قرار دهد، آن را در اختیار همگان می‌گذاشت. بسیاری از مقالات وی، دربرگیرنده معرفی نسخه‌های نایاب و آثار و ابیاتی این چنین است. وی به جای تصحیح دوباره آن دیوان، به معرفی نسخه‌ای مهم و یا ابیات نویافته از بیاض‌ها و جُنک‌ها بسنده می‌کرد و سپس آن مطلب را رها کرده و به سراغ کاری دیگر می‌رفت و امکان ادامه این دست از پژوهش‌ها را به همکاران و شاگردان می‌داد. بسیاری از مقالات ایشان، سرنخی برای تألیفی دیگر و یا تصحیحی دیگر باره است. البته برخی از آثار نویافته سخنوران که ایشان به‌ویژه از جُنک‌ها و بیاض‌ها، یافته و منتشر کرده‌اند، بنابر پژوهش‌های دقیقِ امروزی، مردود می‌شود^۱ ولی وی بدون سخت‌گیری‌های افراطی، هر مطلب نویافته‌ای را منتشر می‌ساخت و در برابر قضاوت‌های جزئی صاحب‌نظران، وسواس نداشت و به عبارتی چندان کمال‌گرا نبود و ازین رو به راحتی مقاله می‌نوشت و زمان را برای تهیه تمام نسخه‌ها و مستندات از دست نمی‌داد؛ چراکه این کمال‌گرایی گاه به انتشار نیافتن آثار منجر می‌گردد.

وی برخلاف بسیاری از استادان امروزی هند که تنها به نثر فارسی و متون تاریخی فارسی در هند می‌پردازند، در تمام زمینه‌های ادبیات کوشا بود؛ در تاریخ و تذکره‌ها و فرهنگ‌نویسی و ترجمه داستان‌های اردو و سانسکریت و... و خصوصاً در شعر فارسی که بدبختانه در سده گذشته رو به فراموشی است.

۱. برای نمونه وی در کتاب «سوز و گداز» از نوعی خبوشانی (ف. ۱۰۱۹ ق)، وی را نخستین سراینده ستی (Sati) در زبان فارسی معرفی کرده است درحالی‌که حسن سجزی دهلوی (ف. ۷۳۸ ق) منظومه عشقنامه را در سال ۷۰۰ ق با همین موضوع سروده است.

همان‌گونه که تمام ایران‌شناسان و پژوهشگران غیرایرانی با استاد ایرج افشار (ف. ۱۸ اسفند ۱۳۸۹) آشنا بودند و برای هر راهنمایی و مطلبی با وی مشورت می‌کردند و او را مدار ایران‌شناسی می‌دانستند، نماینده زبان و ادب فارسی در هند نیز استاد عابدی بود. در پنجاه سال گذشته، در تمام سمینارها و پژوهش‌های حرفه‌ای، نخست به ایشان مراجعه می‌شد و البته وی نیز با بلندطبعی خاص خویش، بسیاری از کارها را به استادان و دانشجویانش واگذار می‌کرد. خوشبختانه بیشتر شاگردان وی از پنجاه سال پیش تاکنون به درجه استادی رسیده‌اند و این توفیق نیز همگان را دست نداده است. با استاد بودن در آخرین سال‌های حیاتش، برایم سرشار از خاطره‌های خوش است و روز خاکسپاری‌اش^۱ از تأثیرگذارترین و غم‌انگیزترین روزها.

سخن خود را با رباعی زیر که در مرثیت استاد گفته‌ام به پایان می‌رسانم:

رفتی ز میان و عالمی ویران شد برهان ادب به‌هند، بی‌برهان شد
تو رایزن و امید ایران بودی جان ادب و هنر کنون بی‌جان شد

کتابنامه

۱. دیوان حسن دهلوی، به‌اهتمام حمیدرضا قلیچ‌خانی و احمد بهشتی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
۲. سستی در ادب فارسی، علی اصغر بابا صفری، غلامرضا سالمیان و حمیدرضا قلیچ‌خانی، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، فرهنگستان زبان و ادب فارسی (ج ۳)، تهران، ۱۳۹۰ ه.ش.
۳. سوز و گداز، نوعی خبوشانی، تصحیح امیرحسن عابدی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸ ه.ش.

۱. ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ه.ش/ ۵ می ۲۰۱۱ م در گورستان عمومی، کنار جامعه ملیه اسلامی، دهلی.